

توحید و انواع آن در دیوان حکیم سنایی (تبیین نظام توحیدی سنایی)

حمزه محمدی ده چشمه؛ مژگان جهاندار^۲

^۱ مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور شهرکرد

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد

نویسنده مسئول

حمزه محمدی ده چشمه

چکیده

توحید یکی از مفاهیم اصلی است که در متون دینی و قرآنی و احادیث مطرح گردیده و از این جهت بسیار مورد توجه عرفا و امثال آنها بوده است. سنایی بنیانگذار واقعی منظوم عرفانی است که قرنی بر اذهان و قلوب تسلط داشت و اشعار وی علاوه بر نقل در متون تصوف از قبیل سوانح غزالی و لویح منسوب به عین القضاة و کشف الاسرار میبیدی، در مثنوی و فیه ما فیه مولوی و ... نیز به استشهاد آمده است. موضوعات مهمی که سنایی در آثار خود به آنها پرداخته است: تمجید و تقدیس حضرت باری تعالی، نعت رسول اکرم (ص)، عقل، علم، غفلت، حکمت، عشق و ... می باشد و توحید یکی از مباحث عرفانی است که در آثار سنایی بازتاب شگرفی دارد. در این پژوهش ضمن بررسی توحید و انواع آن در دیوان حکیم سنایی به این نتیجه رسیده ایم که سنایی بیش از آن که در اندیشه اثبات صفات خداوند باشد، درصدد سلب صفات است و این موضوع به احتمال زیاد ریشه در همان تمایل او به اصل تنزیه مطلق اشاعره دارد؛ چراکه در اصل تنزیه اشاعره، اصل بر سلب صفات است نه اثبات آنها.

واژه های کلیدی: عرفان، توحید، اشاعره، سنایی، صفات سلبیه.

مقدمه

یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شده، رشد یافت و تکامل پیدا کرد علم عرفان است. عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری. بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش، با جهان و با خدا بیان می کند و توضیح می دهد. در عرفان عملی «سالک» برای اینکه به قله منبع انسانیت، یعنی «توحید» برسد، باید یاد بگیرد که از کجا شروع کند و چه منازل و مراحل را طی کند و در منازل بین راه چه احوالی بر او رخ می دهد و چه وارداتی بر او وارد می شود. البته این مراحل و منازل باید با راهنمایی یک انسان کامل باشد که نسبت به آنها آگاهی کامل دارد.

توحید عارف، یعنی موجود حقیقی منحصر به خداست، جزء خدا هر چه هست «نمود» است نه «بود». توحید عارف یعنی «جزء خدا هیچ نیست». توحید عارف، یعنی طی و طریق کردن و رسیدن به مرحله جزء خدا هیچ ندیدن. از نظر عرفا رسیدن به این مرحله کار عقل و اندیشه نیست، کار دل و مجاهده و سیر و سلوک تصفیه و تهذیب نفس است. (مطهری، ۱۳۷۱: ۸۴)

عارف از نظر هدف «موحد» است، تنها خدا را می خواهد ولیکن او خدا را با واسطه نعمت های دنیوی و یا آخروی اش نمی خواهد، عارف هر چه بخواند به خاطر خدا می خواهد. و هدف از عبادت او، یکی شایستگی معبود برای عبادت و دیگری شایستگی خود عبادت، که ارتباط بین بنده و خداست، می باشد.

به گفته سعدی:

تو در بند خویشی نه در بند دوست
تمنا کنند از خدا جزء خدا

گر از دوست چشم به احسان اوست
خلاف طریقت بود کاولیا

(سعدی، ۱۳۷۸: ۲۴۷)

یکی از مسائل مهم و پراچ، مسئله توحید آفریدگار است، همان گونه که اعتقاد به وحدانیت ذات حضرت احدیت، ریشه و زیربنای خداشناسی است همچنان اعتقاد به وحدانیت جمیع نعوت و اوصاف خداوند (خواه نعوت از اوصاف ذاتی خدا باشد یا در اوصاف فعلی) نیز اساس خداشناسی است، پس اگر کسی در مرتبه ذات خداوند به وجود چیزی قائل شود چنین شخصی مشرک است، همچنین اگر کسی در نعوت ذاتی و نعوت افعالی متوجه نباشد او نیز به خدا شرک ورزیده و خدا را نشناخته است.

بحث در اثبات صانع در توحید صفات نیز مثل علم، قدرت، حیات، اراده، مشیت و سایر نعوت خدا علم توحید می باشد. خداوند در قرآن کریم در آیات متعدّد خودش را با این نعت، توصیف فرمود و در بیانات ائمه (ع) نیز خداوند با این صفت بسیار تمجید شده است. ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی به سند معتبر از محمد بن مسلم از ابوعبدالله امام صادق (ع) نقل می کند و می فرماید: «حمله القول فی صفات الذات و صفات الفعل» «در هر اسمی از اسماء خداوند اگر سلب و اثبات ضد آن برای خداوند روا باشد، چنین اسمی از نعوت فعل است».

اسم مقدّس احد و واحد، فرد و منفرد از اسماء و اوصاف ذات اند و از نعوت فعل نیستند زیرا: سلب وحدانیت و نسبت ضد آن مستلزم شرک بلکه انکار خداست؛ بنابراین همه الهیون و کسانی که به خدا معتقد هستند به وحدانیت او نیز معتقدند. (ربانی، ۱۳۷۲: ۷۶)

عزیزالدین نسفی در کتاب «الانسان الکامل» به تصحیح و مقدمه فرانسوی «ماريژان موله» به درخواست جمعی از درویشان، رساله ای در باب توحید ارائه فرموده اند که کفر و توحید و اتحاد و وحدت چیست؟ به گفته وی: «وجود از دو حال خالی نباشد، یا او را اول باشد یا نباشد، آن وجود قدیم است و اگر باشد آن وجود حادث است. و وجود قدیم واجب الوجود است تعالی و تقدّس و وجود حادث ممکن الوجود است و واجب الوجود خدای تعالی است و ممکن الوجود عالم خداست». (نسفی، ۱۴۰۳: ۳۷) همچنین، نسفی مردم را در این که در معرفت واجب الوجود متفاوت اند به سه گروه تقسیم کرده است: بعضی اهل تقلید، بعضی اهل استدلال و بعضی اهل کشف اند.

نسفی در پایان رساله توحید «اهل وحدت» را به دو طایفه تقسیم کرده است؛ یک طایفه که وجود را تنها وجود حق تعالی می داند و غیر از او وجودی دیگر نیست و طایفه دیگر، که وجود را دو قسم می داند؛ وجود حقیقی و وجود خیالی، که خدا وجود حقیقی است و عالم، وجود خیالی است.

امام محمد غزالی در «زاد آخرت» می گوید: «اگر گویند و گویی که زاد آخرت چیست و بدرقه چیست تا بدان مشغول شوم و دست از دنیا بدارم، بدان که آخرت را هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمه آن کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است، چنان که حق سبحانه و تعالی فرمود: «و تزودوا فان خیر الزاد التقوی، و گفت و ما ترسل المرسلین الا مبشرين و منذرين فمن آمن و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون». و گفت لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی. پس زاد و بدرقه آخرت، علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی». (غزالی، ۱۳۶۱: ۳)

در پیدا کردن معنی کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله» که ایمان بدان درست آید. بدانکه نوآفریده و ترا آفریدگاری است که آفریدگار همه عالم است و هر چه در کل عالم است بخواست اوست. و او خداوندی است که شریکی ندارد، یگانه و بی همتاست. همیشه بوده

که هستی وی را ابتدا نیست و همیشه باشد و وجود وی را آخرت نیست و وجود وی در ازل و ابد واجب است. هستی وی به ذات خود است که وی را به هیچ سبب نیاز نیست و هیچ چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی به ذات خود اوست و قیام همه چیزها به وی است. (همان: ۵-۳)

استاد محمدتقی مصباح یزدی در کتاب «توحید در نظام عقیدتی و ارزشی اسلام» توحید را محور اصلی هدف ادیان آسمانی و به خصوص دین مقدس اسلام می‌داند. با استناد به آیه ۳۶ از سوره نحل که می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيهِمْ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنًا مِمَّنْ نَقُولُ فِي الْكِتَابِ» (توبه: ۱۳۶) «پیامبر بزرگ اسلام (ص) نیز در زمان بعثت می‌فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا» فلاح و رستگاری و سعادت دنیا و آخرت در گرو توحید است. ایمان به خدای یگانه بیاورید و به وحدانیت او شهادت دهید تا رستگار شوید. در اهمیت توحید در نزد معصومین همین بس که به تعبیر مختلف نقل شده است که سعادت دنیا و آخرت، مرهون توحید است. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثَمَنُ وَالْجَنَّةُ» (مصباح یزدی، ۱۳۷۰: ۱۳) از آنجا که توحید بحث اساسی دین و کل اسلام است، در متون عرفانی به عنوان شاخه اصلی و ریشه تمام اعتقادات مورد بررسی قرار گرفته است و به قول مرحوم علامه طباطبایی (ره) که می‌فرمایند: «توحید وقتی گسترش پیدا کند می‌شود کل اسلام، وقتی فشرده شود، توحید به دست می‌آید، توحید مثل یک گنجینه فشرده‌ای است که در ظاهر به عنوان یک اصل اعتقادی ساده جلوه‌گر می‌شود، اما هنگامی که باز شود و گسترش پیدا کند کل اسلام را در برمی‌گیرد. (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۴۴)

عارفانی که به واسطه قطع تعلقات دنیوی به معدن علم، اتصال یافته‌اند و دیده بصیرتشان به نور مشاهده ازلی روشن شده است، به طریق علمی و یقینی و برهان و دلیل قطعی و کشف و شهود قلبی می‌دانند و می‌بینند و می‌یابند و گواهی می‌دهند که هیچ کس و هیچ چیز لایق عبادت مستحق اطاعت جز خدای یگانه و بی نیاز و بی انباز نیست، وجود ازلی و حقیقت مطلق که از آغاز احد و صمد (بی نیاز) بوده و هیچ نقصی و تغییری و تحولی در او راه نداشته است. خداوند پاک و بلندمرتبه‌ای که بلندترین عقل‌ها در آغاز معرفت و شناخت او درمانده و از درک ذات بیکران و نامحدود او عاجز شده‌اند. خداوندی که هم اول است و هم آخر و هم ظاهر است و هم باطن. ذات او فراتر از عقل و فهم و وهم ماست و از آنچه می‌پنداریم و وصف می‌کنیم پاک و منزّه است. دلیل وجود او وجود اوست؛ چراکه وجود او واضح‌تر و روشن‌تر از آن است که نیازمند دلیل باشد. از شبلی پرسیدند توحید چیست؟ گفت: «هر کس آگمان کند می‌تواند به نحو کامل حق تعالی را توصیف و تعبیر کند کافر، و هر کس از او رمزی و اشاره‌ای آورد، بت پرست است و ...» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۹۷)

مراتب توحید

مصباح‌الهدایه مراتبی را برای توحید بیان کرده است که به اختصار متذکر می‌شویم.

توحید ایمانی: آن است که بنده به یگانگی خداوند به مقتضای آیات و روایات ایمان بیاورد و به دل تصدیق و به زبان اقرار کند. این توحید نتیجه قبول درستی اخبار و تصدیق آیات است که از ظاهر شریعت و علم به متون دینی حاصل می‌شود و آدمی را به دایره اسلام وارد می‌کند و از شرک جلی (آشکار) نجات می‌دهد. عارفان و صوفیان در این مرتبه از ایمان با عموم مؤمنان مشترکند. توحید علمی: از باطن علم که به آن علم‌الیقین می‌گویند حاصل می‌شود و از این قرار است که بنده در ابتدای طریق عرفان از روی یقین بداند که تنها موجود حقیقی و مؤثر در عالم خداست و تمامی موجودات و صفات و افعال آن‌ها در ذات و صفات افعال او محو و فانی‌اند. هر وجود و صفتی را پرتویی از نور وجود و صفت مطلق تلقی کند؛ چنان‌که هر جا علم و قدرت و اراده و سمع و بصری یابد، آن را اثر و جلوه‌ای از آثار علم و قدرت و اراده و سمع و بصر الهی بداند و بدین ترتیب تمامی صفات افعالی که مشاهده می‌کند از آن خدا به حساب می‌آورد. این توحید مرتبه‌ای از اوایل مراتب توحید خواص و عارفان است که بعضی سالکان به مدد آن از شرک خفی (پنهان) خلاص می‌یابند.

توحید حالی: آن است که حال توحید صفت ذات موحّد (سالک) شود و بیشتر تیرگی‌های وجود او در اثر غلبه نور توحید زائل گردد. در این مقام وجود موحّد در مشاهده جمال وجود واحد (خداوند) چنان غرق دریای توحید گردد که جز ذات و صفات الهی به نظر وی نرسد تا حدّی که این توحید را هم صفت او ببیند نه صفت خود و این دیدن و بصیرت را نیز صفت او ببیند و بدین ترتیب هستی او قطره‌وار در امواج متلاطم بحر توحید غرق و با وجود مطلق، یگانه شود.

جنید بغدادی در این معنی گفته است: «معنی توحید آن است که همه رسوم و علوم در آن محو و مندرج گردد و حق تعالی پیوسته چنان باشد که بوده است». (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۳۶) منشأ این توحید نور مشاهده است که به واسطه آن بیشتر صفات بشری از وجود سالک رخت برمی‌بندد، همانند نور آفتاب که در اثر آن، تاریکی از میان می‌رود.

توحید الهی: آن است که حضرت حق تبارک و تعالی از ازل تا ابد مطلق و یگانه و بی مثل و نظیری است که به ذات خود که به صفت وحدانیت و فرد است موصوف بوده و خواهد بود، بی آنکه دیگری به توحید او اقرار کند؛ چراکه ابزار توحید فرشتگان و آدمیان به واسطه نقش وجودیشان ناقص است. (همان: ۱۳۸)

پیشینه پژوهش

اگرچه همواره موضوعات عرفانی مورد توجه محققان و پژوهشگران زبان و ادب فارسی بوده است و توحید در متون عرفانی از قدیم تاکنون به اشکال مختلف مطرح شده و در اشعار شاعران نیز بازتاب‌هایی داشته است، اما در آثار سنایی که بنیانگذار ادبیات منظوم عرفانی است تا آنجا که تحقیق شده، مورد بررسی قرار نگرفته است و در این زمینه پژوهش مستقلی وجود ندارد.

معنی و مضمون در شعر سنایی

آنچه که سنایی در طول تاریخ شعر فارسی به یادگار نهاد، ترکیبی از «عرفان» و «زبان منسجم» اوست که اندیشه‌ها را به لفظ و عبارتی زیبا ادا کرده است. به گونه‌ای که بعد از سنایی، رایج‌ترین مضامین شعر فارسی، مضامین عرفانی می‌شود. اگرچه قرن‌ها از زمان سنایی می‌گذرد، ولی هنوز در صدر مضامین عرفانی و آغازگر این راه بزرگ به شمار می‌آید. و این نشانه کمال توانایی او در تجارب روحی است که بعدها بزرگانی چون، مولوی و عطار به عالم ادب و عرفان روی می‌آورند و سنایی همچنان بر قلّه رفیع این تجربیات قرار دارد. در آثار سنایی تمام مفاهیم و معانی وجود دارد. هیچ اندیشه‌ای از اندیشه‌های عالم تصوف وجود ندارد که رگه‌ای از آن در شعر سنایی انعکاس نیافته باشد. «در مسأله خدا و معرفت و جهان و انسان، ظریف‌ترین اندیشه‌های عرفانی را عرضه داشته است و یک نظام عرفانی کامل را در قصاید و غزلیات و حدیقه تبیین کرده است؛ این جهان‌بینی همان است که در آثار عطار و مولانا به نقطه اوج می‌رسد.» (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۲۳۰)

مضامین عرفانی سنایی بی‌نظیر و بی‌سابقه است؛ چنان‌که در تبیین جهان‌بینی عرفان، بعضی اندیشه‌ها را به سرحد کمال رسانیده است. «اندیشه‌هایی که در ساختار جهان‌بینی سنایی مؤثر بوده است، مورد تجزیه و تحلیل قرار دادن موضوعاتی چون قضا و قدر، قدم قرآن، قدم صفات الهی، لامکان بودن عرش و امثال آن مواردی است که سنایی را به خود مشغول کرده است.» (طغیانی، ۱۳۸۲: ۳۸) معتزله عقیده دارند که کلام، صفت فعل خداست؛ سنایی با اعتقاد کامل به قدم خدا کلام مخالفان را مورد نکوهش قرار می‌دهد و در ابیاتی صفات قدیم خدا را چنین بیان می‌کند:

نه عقل یابد بر وی سبیل مثل و مثال
نهاده قهر قدیمش بپای عقل عقال

جلال و عز قدیمش نبوده مُدرک خلق به
ساحت قدمش نگذرد قیام فهوم

(سنایی، ۱۳۶۱: ۳۴۸)

بحث در صفات الهی قدیم و حادث بودن آن از مهمترین مباحث کلامی است. سنایی در اعتقاد به «قدم صفات الهی» یکی از پیروان سرسخت این عقیده است و حدوث صفات را در شأن و مقام حضرت احدیت نمی‌داند:

بر علم قدیم تو پیدا شده پنهان‌ها

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت‌ها

(همان: ۵۳)

مذهب و مرام اعتقادی هرکس در جهان‌بینی و کیفیت تفکر او نسبت به کل هستی، نقش به‌سزا و شایسته‌ای دارد. بررسی ظاهری آثار سنایی نشان می‌دهد که علی‌الظاهر از پیروان مذهب اهل تسنن بوده است و از دیدگاه اشاعره در مورد «قدم صفات الهی» به اظهارنظر پرداخته است:

منزهی که جلیل است بر نعوت جلال
نمای بحر لقایش بداده فیض وصال

مقدسی که قدیم است از صفات کمال
صفات قدس کمالش بری ز علت کون

(سنایی، ۱۳۵۹: ۳۴۸)

مضامین اخلاقی و حکمی و علمی و افکار و اندیشه‌های فلسفی و کلامی را که ریشه در جهان‌بینی سنایی دارد، می‌توان در آثار شایسته او به وضوح دید.

توحید در آثار سنایی

حکیم ابوالمجد محدود بن آدم متخلص به سنایی، شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است که در سال ۴۳۷ هجری قمری در غزنین متولد شد. پدرش «آدم» از خاندانی شریف و بزرگوار بود. سنایی چه در روزگار خود و چه پس از مرگ مورد احترام و تجلیل بسیار بوده است. ابتدا یک زندگی شاعرانه به سبک شاعران درباری داشت و مانند فرخی و عنصری، مدح شاهان غزنوی می کرد. در قصاید خود از فرخی و منوچهری پیروی می کرده است و گاهی به اشعار مسعود سعد نظر داشته است. بیشتر اشعار سنایی در ابتدا هزل، هجو، لغو و مطایبه و شوخی بوده است. قبل از سنایی سابقه ندارد که شاعری به این شدت موضوعات مبتذل وارد شعر فارسی کرده باشد. آنچه که از قصاید وی بر می آید، این است که تقلید و پیروی از شاعران گذشته او را راضی نمی کرد به گفته وی:

هستم من آن بلند که گشتم ز چرخ پست هستم من آن عزیر که ماندم ز دهر خوار

(سنایی، ۱۳۶۱: ۲۳۳)

آنجا که انتساب (لای خواری) به او دادند، که روز اکبر از تو سؤال می شود که به پیشگاه باری تعالی چه آوردی، چه عذری می آوری؟ انقلابی درونی در وی به وجود آمد و او را به عالم تصوف و عرفان سوق داد.

سنایی پس از روی آوردی به جهان عرفان و تصوف شهریاران ظالم و جهان خواران متجاوز را مورد انتقاد شدید قرار می دهد:

تو همی لافی که هی من پادشاه کشورم پادشاه خود نه ای چون پادشاه کشوری؟

(همان: ۲۵۰)

افکار نوین حکیم سنایی، شعر فارسی را با اندیشه های صوفیانه آمیزشی اساسی و بنیادین داد و موجب شد تا بنای محکم و استوار کاخ شکوهمند ادبیات عرفانی در دوره های بعد پی ریزی گردد و کسانی چون عطار و مولوی به او افتخار نمایند.

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

(مولوی، ۱۳۶۵: ۷۳)

شعر این دوره از عمر سنایی به پرمغزی و درستی و صحت معانی ممتاز و گذشته از مسایل توحید و مطالب علم الهی حاوی پندها و تربیت و سلوک جاده تحقیق و به دست آوردن زندگانی حکیمانه و فوز اکبر یا خیر اکمل است که آرزوی بشری است، هر بیتی از آن اقلیمی و هر هزلی تعلیمی است.

«هزل من هزل نیست تعلیم است بیت من بیت نیست اقلیم است»

(سنایی، ۱۳۶۱: ۸۵)

تغییر شیوه سنایی تابع وضع روحی و روانی او بوده است. در دوره اول، مدّاح و در دوره دوم سبکی کاملاً متفاوت. سبکی که کاملاً از صمیم دل مایه می گیرد و منعکس کننده احساسات و عواطفی است که ضمن برخورداری از چاشنی شور و حال عاشقانه و عارفانه به سبک عراقی نزدیک است. از این جهت سنایی اولین شاعری است که مضامین و اصطلاحات صوفیانه را وارد شعر فارسی کرده است. هرچند قبل از او شیخ ابوسعید ابوالخیر چنین اقدامی داشته است، اما سنایی با دقت و قوت بیشتری این حرکت را دنبال نموده است. او دشوارترین و مرموزترین معانی را در شیرین ترین عبارات پدید آورد و پیشرو عارفانی چون عطار و مولانا شد.

در آن روزگار، عرفان در مشرق زمین در حال تکوین بود؛ به گونه ای که در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری وجود اندیشه های عرفانی با اشعار صوفیانه را در آثاری چون اسرارالتوحید، تمهیدات عین القضا، کشف الاسرار میبیدی و سوانح احمد غزالی می توان مشاهده کرد و چنین به نظر می رسد که سنایی به این آثار توجه داشته است. سنایی در میان مثنوی سرایان و قصیده گوینان و غزل پردازان کهن از معدود شاعرانی است که در اشعار خود پیام و هدف خاصی دنبال می کند. (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۲۲۵)

اساس پیام و هدف او بر محور توحید و عشق استوار است که از طریق درون بینی و تحذیر از ظاهرپرستی و خودبینی می توان به معرفت آن نائل آمد. «سنایی همچون مرادی دل آگاه سعی می کند مخاطبان خود را با شناخت راه حق و حقیقت تحریض نماید و آنان را به عالم نور راهنمایی کند.» (طغیانی، ۱۳۸۲: ۳۴)

خاطرت را محال آشیانه مکن

تا بدان بارگه بیایی بار

جانت را دوزخ آشیانه مکن

از خیال محال دست دار

کان سرای بقا برای توسل

وین سرای فنا نه جای توسل

(سنایی، ۱۳۵۹: ۷۲)

خدایی که او می جوید خدای یگانه‌ای است که شناخت او جزء به عنایت او میسر نمی‌شود.

گر نه ایزد را نمودی راه از خدایی کجا شدی آگاه

(همان: ۶۲)

عقل بی کُحل آشنایی او

بی خبر بوده از خدایی او

(همان: ۶۴)

از دید سنایی توحید واقعی این نیست که خدا را یکی بگویند، بلکه آن است که با وجود او و در جایی که سخن از وجود اوست باید هر وجودی را معدوم بدانند و همه چیز را نیست انگارند. لیکن فقط اهل معرفت و تحقیق‌اند که با عنایت حق به این مقام می‌رسند؛ کسانی که با مردم عادی و اهل ظاهر بسیار متفاوتند و جایگاه واقعی خود را در وِرای جسم و جان می‌جویند.

لَا حَدَّ است و شمار از او معزول

صمدست و نیاز از او مخدول

آن احد نی که عقل داند و فهم

و آن صمد نی که حس شناسد و وهم

چون برون آمدی زجان و زجای

پس ببینی خدای را به خدای

(همان: ۶۲، ۶۴، ۶۶)

به عقیده سنایی شهادت گفتن تنها این نیست که لفظ «لا اله الا الله» را بر زبان آورند بلکه آن است که در نهایت به نفی «ماسوی الله» انجامد. نفی همه کاینات عالم که هستی آن‌ها نمود و سایه‌ایست از حقیقت حق. از نظر او «لا» ئی که در لفظ شهادت وجود دارد همه چیز از جمله جاه و مقام را نیز از میان برمی‌گیرد:

بر بوستان الا الله

بر کش و نیست کن قبا و کلاه

(همان: ۱۱۵)

بر اساس عقاید عارفانه سنایی، آن که مثل یک عارف «لا اله الا الله» می‌گوید دیگر هیچ جزء خدا نمی‌بیند، از هیچ چیز نمی‌ترسد و از هیچ کس پروا ندارد. (طغیانی، ۱۳۸۲: ۳۵)

بررسی توحید در دیوان حکیم سنایی

قصیده زیر که مناجات‌گونه است به احتمال زیاد در آخرین سال‌های کمال شاعری سنایی سروده شده است. وی این قصیده را در حرف «الف» و برای آغاز دیوان در زمینه توحید سروده است و در آن مروری دارد بر مجموعه عقاید خویش درباره ذات و صفات باری تعالی، آفرینش جهان و انسان و سرنوشت و مسأله گناه و لطف الهی. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۶۷)

ص ۱۷ بیت ۱

ای در دل مشتاقان از یاد تو بستان‌ها

بر حجت بی‌چونی، از صنع تو برهان‌ها

بی‌چونی: چون (=کیف) به معنی چگونه و چگونگی و چونی یکی از مقولات ده‌گانه است. (=مقولات عشر) که عبارتند از: یک مقوله جوهر و نه مقوله عرض: کم، کیف، آیین، متی، وضع، اضافه، له، فعل، انفعال. قُدما در تعریف کیف گفته‌اند: «عرضی است که لذاته اقتضای قسمت و لا قسمت نکند». (جرجانی، ۱۹۵۴: ۱۶۵)

چون ذات باری تعالی وِرای همه موجودات است، بنابراین خارج از حوزه مقولات عشر- که یکی از آن‌ها مقوله کیف است- قرار دارد، و ذات او «کیف» و «چگونگی» ندارد و بعضی از قُدما معنی «لطیف» را که از اسماء الهی است، (انعام: ۱۰۳) به همین معنی گرفته‌اند که لطیف آن است که بی‌چگونگی، ادراک شود. (النیسابوری، ۱۴۰۵: ۱۵۱)

ص ۱۷ بیت ۲

در ذات لطیف تو، حیران شده فکر‌ها

بر علم قدیم تو، پیدا شده پنهان‌ها

ذات لطیف: از اسماء الهی است. علم قدیم: صفت قدیم را برای علم حق از آن جهت آورده تا نشان دهد که علم باری مانند دیگر صفات او و همچون ذات او قدیم است و چنان نیست که چیزی در ذات او عارض یا حادث شود. از تعبیر «پیدا شده پنهان‌ها» دانسته می‌شود، سنایی از کسانی است که معتقدند «خداوند عالم به اشیاء است در اوقات آن‌ها» (اشعری، ۱۳۶۲: ۲۹) این بیت به توحید ذاتی خداوند اشاره دارد.

ص ۱۸ بیت ۱۵

بی‌رشوت و بی‌بیمی بر کافر و بر مؤمن هر روز برافشانی از لطف تو احسان‌ها

خداوند از همگان بی‌نیاز است. در حدیث قدسی آمده است: «بندگان من! شما هرگز نمی‌توانید به من زبانی برسائید و یا نفعی بدهید، بندگانم! اگر اولین و آخرین و جن و انس پاک‌ترین قلب را داشته باشند، ذره‌ای بر ملک من نمی‌افزاید و اگر اولین و آخرین و انس و جن، ناپاک‌ترین قلب را داشته باشند، از ملک من چیزی نمی‌کاهد» (مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۰: ۱۸۷) بدون هیچ احسان همه را (کافر و مؤمن) مشمول رحمت خود قرار می‌دهد. او کریمی است که از خزانه غیب، تمام موجودات (گبر و ترسا) را یکسان خوراک می‌دهد. «احتیاج» از صفات سلبیه (جلالیه) پروردگار است که از آن مبراست.

ص ۱۸ بیت ۲۶

بسیار گنه کردیم، آن بود قضای تو شاید که به ما بخشی، از روی کرم آن‌ها

سنایی به شیوه تفکر اشاعره نظر داشته که تمام افعال بندگان از ایمان و طاعت و عصیان، همه و همه، مخلوق خداوند است و تمامی آن‌ها به اراده و مشیت و تقدیر اوست. (نسفی، ۱۴۰۳: ۱۱۲) «و اما الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ» (هود: ۱۰۸) جمله «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند و ارتباط همه چیز به مشیت و خواست اوست. شفیع کدکنی در کتاب تازیانه‌های سلوک درباره این قصیده می‌گوید: «می‌توان این قصیده را از منطق الطیر سنایی خواند. در آن توصیف بهار، پرندگان و صور گوناگونی است که ارتباط با حق تعالی دارند. این قصیده به احتمال قوی از دوره‌های شکل‌گیری شعر زهد در ذهن و ضمیر سنایی است.» (شفیع کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۳۴) خداوند در مورد تسبیح پرندگان و همه موجودات در سوره نور می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِحُ لَهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (نور: ۴۰) «آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کنند تمام آن‌ها که در آسمان‌ها و زمین‌اند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند، هر یک از آن‌ها نماز و تسبیح خود را می‌داند و خداوند به آن‌چه انجام می‌دهند، عالم است.»

ص ۲۹ بیت ۱۱-۱۳

شبگیر زند نعره کلنگ از دل مشتاق آن‌لک‌لک‌گوید که لک‌الحمد لک‌الشکر قمری نهد از پشت قبای خز و قاقم
وز نعره زند طعنه زند نعره‌زنان را تو طعمه من کرد، آن مار دمان را اکنون که بتابد و بپوشد کتان را

ابیات فوق اشاره به اعتقاد قدما دارد که پرندگان با صدای خود، خدا را تسبیح می‌گویند. آن‌چنان که در قرآن کریم نیز آمده است: «پرندگان بر فراز آسمان‌ها، خدا را ستایش می‌کنند. همه کاینات تسبیح‌گوی پروردگار است.» (انعام: ۱۶۴) کلنگ: پرنده‌ای است کبودرنگ و دراز گردن. به دُرنا (کلمه ترکی) معروف است. (برهان قاطع، ذیل واژه کلنگ) مضمون ابیات فوق را می‌توان با این بیت از سعدی شیرین سخن، برابر نهاد:

توحیدگوی او نه بنی آدم‌اند و بس هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۲۱)

ص ۴۸ بیت ۶

گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا

نشان رهروی و عاشقی آن است که محو در ذات حق شوی و از خود فانی شوی. اگر محو شدن به حدی برسد که آثار «من» نیز محو شود، «محق» نامیده می‌شود و این فناست. فانی شدن در ذات و صفات حق است. (مطهری، ۱۳۷۱: ۱۷۲)

ص ۴۸ بیت ۸

سخن، کز روی دین گوئی چه عبرانی چه سریانی مکان، کز بهر حق جویی چه جابلقا، چه جابلسا

جابلقا در سرحد مشرق قرار دارد و جابلسا در سرحد مغرب واقع است؛ طبق افسانه‌ها این شهر، هزار دروازه دارد و بر هر دروازه، هزار نگهبان.

مکان و محل از صفات سلبیه (جلالیه) پروردگار است. خداوند محلی ندارد، به هر سو رو کنید خدا آن جاست. «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵) مشرق و مغرب اشاره به دو سمت خاص نیست؛ بلکه کنایه از تمام جهات است

ص ۴۸ بیت ۱۰

نیابی خار و خاشاکی در این ره، چوبه فراشی کمر بست و به فرق استاد در حرف شهادت «لا»

«لا» رمز نفی ماسواست و حرف شهادت، لا اله الا الله است. سنایی می‌گوید: «لا» (= نفی دیگر موجودات)، به فراشی و جارو کردن طریق تو برخاست و کمر بست، هیچ خار و خاشاکی بر سر راه تو باقی نخواهد بود و آن‌گاه که با نفی ماسوی‌الله در وادی افتادی از طریق «آ» که اثبات «الله» است به خداوند خواهی رسید. (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۵۰) لا اله الا الله نفی ماسوی الله است و شهادت بر یگانگی ذات پروردگار است.

ص ۴۹ بیت ۱

ز راه دین توان آمد به صحرای نیاز، آر نی به معنی کی رسد مردم، گذر ناکرده بر اسماء؟

سنایی در این بیت اشاره می‌کند که از طریق دین است که به وادی نیاز خواهی افتاد؛ زیرا بدون گذر بر اسماء، به معانی‌ای که در آن‌ها نهفته‌اند، نخواهی رسید.

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف: ۱۸۰) برای خدا بهترین نام‌هاست، او را با آن بخوانید. تمام نام‌های پروردگار مفاهیم نیکی را در بردارد، صفات ثبوتیه که ذات پاک اوست، صفات سلبیه و صفات فعل، همه را در برمی‌گیرد. به قول کاشانی در مصباح‌الهدایه: «به راه دین درآمدن نوعی توحید ایمانی است که به مقتضیات آیات و روایات به خدا ایمان بیاورید.» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۷۰)

ص ۸۹ بیت ۳

گهر ایمان جسته است از ارکان سپهر در دو کونش بمثل جزء دل‌پاکان کان نیست

جام جهان‌نما، دل انسان کامل است و دل، مخزن و گنجینه اسرار الهی است. هر اسمی به خاطر این که یک صفت خاصی را داراست، متفاوت است، دل نیز به خاطر مراتب متفاوتی که دارد، اسم‌های متفاوتی یافته است. «دل واسطه بین روح و نفس است، چون مظهر شئون است یک رو به سوی خلق، از روح طلب فیض می‌کند و به نفس می‌بخشد. دل، محل تجلیات الهی است و تجلیات الهی تکرار ندارد. به همین سبب در عرفان، جایگاه معارف الهی است.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۰۳)

ص ۸۹ بیت ۵-۶

تو اگر ز ارکان دانی صفت نور و ضیا نذر من این دو صفت جز اثر ایمان نیست
نور اصلی چو فروغی دهد از دست فروغ فرع را اصل چو پیداشد هیچ امکان نیست

«و نور را از آن جهت به دل نسبت داده‌اند که آراسته به صفت تجرد و غیرمادی بودن است و از همه تاریکی‌ها پاک و منزّه است، مشاهده جمال حق تعالی فقط با تطهیر و صافی و نورانی شدن دل صورت می‌پذیرد.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۰۴) در جایی دیگر نور، یکی از اسماء خداوند است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهَ فِيهَا مِصْبَاحٌ ...» (نور: ۳۵)؛ خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، مِثْلُ نُورِ خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد ... و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

همین مضمون و محتوا در سوره بقره آیه ۲۵۷ نیز آمده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از ظلمت‌های (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می‌کند. همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد و به نور ذات پاک او منتهی می‌شود. «ضیاء: نور ذاتی است مانند خورشید که منبع جوشش نور است. نور: نور عرَضی و ذاتی هر دو را شامل می‌شود؛ مانند نور ماه که نور خود را از خورشید می‌گیرد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰: ۲۲۶)

ص ۹۰ بیت ۷

مرا باری بحمد الله ز راه رأفت و رحمت بسوی خطّه وحدت برد عقل از خط اشیاء

عرفان، مسئله آفرینش جهان را مربوط به تجلّی ظهوری حق می‌داند که به دو صورت است؛ ۱- ظهور خاص ۲- ظهور عام. ظهور عام همه موجودات را در برمی‌گیرد و به آن تجلّی رحمانی می‌گویند؛ یعنی رحمتی که خداوند بر ما ارزانی داشته، عمومی بوده و برای همه یکسان است و به آن فیضِ اقدس می‌گویند. این فیضِ اقدس شامل تمام موجودات، چه کامل و چه ناقص می‌شود و همه از افاضهٔ پروردگار برخوردار می‌شوند.

ظهور خاص یا تجلّی دوم را تجلّی رحیمی می‌گویند؛ یعنی رحمتی که خداوند فقط برای افرادِ خاصّ و مؤمنان، صدّیقان، اولیاء و صاحبانِ دل دارد. به این نوع تجلّی فیضِ مقدّس می‌گویند. مقامِ اوّل را اُحدیّت و اجمال گویند و مقام دوم را واحدیّت و اُلوهیّت و تفصیل می‌نامند. (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴) رأفت و رحمت از صفات پروردگار است که در مرتبه واحدند و به مقام ظهور رسیده‌اند و صفات ذات پروردگارند و از آن‌ها تحت عنوان صفات ثبوتیه (کمالیه) نام برده می‌شود.

ص ۹۶ بیت ۵

ای همه جانها ز تو پاینده جان چون خوانمت چون جهان ناپایدار آمد جهان چون خوانمت

از نظر جهان‌بینی توحیدی، همه چیز به خدا منتهی می‌شود و یک خداپرستِ موحّد راستین چیزی را از ناحیه خود نمی‌داند، بلکه هر موهبتی به او می‌رسد، سرچشمهٔ آن را از خدا می‌بیند: «بِیَدِكَ الْخَيْرِ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ کلید همه خوبی‌ها و نیکی‌ها به دستِ توست و تو بر هر چیزی قادر و توانایی. (آل عمران: ۲۶) همان‌گونه که نظامی در بیت زیر، خداوند را منشأ همه موهبت‌ها و توانایی‌ها می‌داند:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده

(نظامی، ۱۳۷۲: ۲۱)

ص ۹۷ بیت ۶

از ورای کن فکان آمد پس از تحویل خویش در مناجات از فضولی کن فکن چون خوانمت

جمله «کُن فیکون» از ارادهٔ تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می‌گوید. منظور از این جمله (موجود باش آن هم فوراً موجود می‌گردد) این نیست که خداوند یک فرمان لفظی با معنی «موجود باش» صادر می‌کند، بلکه منظور این است هنگامی که ارادهٔ او به چیزی تعلّق می‌گیرد، خواه بزرگ باشد یا کوچک، پیچیده باشد یا ساده، به اندازه یک اتم باشد یا به اندازه مجموعه آسمان‌ها و زمین، بدون نیاز به هیچ علت دیگری تحقّق می‌یابد و میان این اراده و پیدایش آن حتّی یک لحظه نیز فاصله نخواهد بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۰: ۳۹۴)

ص ۹۰ بیت ۱۸

تا همه هو نشوی هو ی تو الا نشود چون شوی هو تو ترا آن هوس نقصان نیست

اگر تجلّی ذاتی حق پدیدار شود، سالک نمی‌تواند در برابر تجلّیات مقاومت کند و وجودش متلاشی می‌شود و به عدمِ اصلی خویش برمی‌گردد. و فنای فی الله (فنایی که اولیای کامل به آن واصل می‌شوند) را پیدا می‌کند. «سالکان متوجّه می‌شوند که در میدان ابتلا و آزمایش (دوری از حق) فناء عشق ذات الهی با ایشان چه کرده است. ابتدا فنای صفاتی، سپس فنای افعالی و در آخر فنای ذاتی است که پس از فنای ذاتی بقاء بالله است و چه زیبا فرموده است پروردگار که: «کسی که من او را بکشم (در راه خدا) خودم دیده‌اش را پرداخت می‌کنم و کسی که پرداخت دیه او بر عهده من است، خود من دیه او هستم» در این باقی ماندن، تمام کمالات انسان ظاهر می‌شود و مظهر تمام صفات اسماء الهی می‌گردد.» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۳۱)

ص ۲۱۲ بیت ۴

ما نبودیم او پدید آوردمان از چهار طبع محدث آمد چار طبع و چار فصل روزگار

عناصر اربعه را صوفیان به چهار نفس تشبیه کرده‌اند؛ بدین ترتیب که آتش را نفس اماره، باد را نفس لوآمه، آب را نفس ملهمه و خاک را نفس مطمئنّه نام نهاده‌اند. (طغیانی، ۱۳۸۲: ۴۹) در نزد قدما مدار وجود کائنات و عالم کون و فساد و جهان جسمانی بر محور چهار عنصر اصلی می‌گردد. به عبارت دیگر می‌توان گفت که فقط خدا قدیم است و همه مخلوقات که انسان نیز جزئی از آن است، حادث است.

ص ۲۲۸ بیت ۷

انگیخته سایه‌های جانور

حکم تو به رقص قرص خورشید

این بیت اشاره به توحید حاکمیت که یکی از شاخه‌های توحید افعالی است، دارد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «ان الحكم الا لله» حکم و حکومت تنها از آن خداست. (انعام: ۵۷) وقتی خالق همه اشیاء اوست، طبعاً مالک همه اشیاء نیز ذات مقدّس اوست؛ بنابراین هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.

ص ۲۸۱ بیت ۶

به عزّ وحدت پیدا از او سنا و کمال

به ذات لم‌یزلی هست واحد اندر مجد

در قرآن مجید «واحد» و «احد» هر دو به ذات پاک پروردگار اطلاق شده است. خداوند احد و واحد است، یگانه و بی‌همتاست نه به معنی واحد عددی، یا نوعی یا جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی و به عبارت روشن‌تر، وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای اوست. در بحارالانوار آمده است: «پروردگار ما أَحَدُ الْمَعْنَى است؛ یعنی ذات او تقسیم‌پذیر نیست، نه در خارج و نه در عقل، و نه در وهم، آری خداوند بزرگ چنین است.» (مجلسی، ۱۳۷۹: ۲۰۶) آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» نیز مبین همین معناست.

ص ۲۸۱ بیت ۷

نمای بحر لقایش بداده فیض و صال

صفات قدس کمالش بری ز علت کون

«لقاء» به معنی لقای حقیقی و با چشم دل است؛ چراکه در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشن‌تر جلوه می‌کند، انسان به مقام شهود باطنی و دید قلبی می‌رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالی‌تری از این شهود نائل می‌گردد. آن‌گونه که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» (احزاب: ۴۴)؛ تحیت آنان در روزی که او (خداوند) را دیدار می‌کنند سلام است، برای آن‌ها پاداش پُرارزشی فراهم ساخته است. فخررازی در تفسیر خود در مورد لقای پروردگار می‌گوید: «انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش، غالباً از خدا غافل می‌شود ولی در قیامت که همه این شواغل فکری برطرف می‌گردد، انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم می‌شود و این است معنی لقاءالله.» (فخررازی، ۱۳۷۰: ۲۰۱)

ص ۲۸۱ بیت ۱۰

نه آخریت او را نهایت است و مال

نه اولیت او را بود گه اول

«هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید: ۳) بسیاری از صفات است که در ما انسان‌ها و موجودات دیگر غیرقابل جمع است؛ به خاطر آن است که وجود ما محدود است و نمی‌تواند هم اول باشد و هم آخر. اما هنگامی که سخن به صفات خدا می‌رسد، در آن‌جا اول و آخر با هم جمع می‌شود و این آیه با توجه به لایتناهی بودن ذات مقدّس خداوند جای تعجب نیست. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «برای اولیت او آغازی نیست و برای اُزَلِیت او پایانی نخواهد بود. نخستینی است که همواره بوده و جاویدی است که سرآمدی ندارد، آشکاری است که درباره‌اش نتوان گفت از چه چیز پیدا شده؟ و پنهانی است که نتوان گفت در کجاست؟» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳)

حکیم سنایی در حدیقه‌الحقیقه نیز همین موضوع ازلی و ابدی بودن خداوند را مطرح کرده است:

آخر او آخر بی انتهاست

اول او اول بی ابتداست

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۱۱)

ص ۲۸۲ بیت ۱۸-۱۳

کند ز بیضه کافور صبح ارض و جبال

ز نور چرخ منور کند طلایه سیم

ز عین قدرت آرد هزار نهر زلال	ز قطره بر کند در صدف به حکمت دُر
برای نفعه عشاق بر جنوب و شمال	هزار نافه مشک ازل دهد هر شب
کند منور از نور او وهاد و تلال	ز چاه بر آرد صبحدم خورشید
نهد به چهره خوبان چین به قدرت خال	ز صبح حکمت رنگین کند به گه لاله
بداده چهره مه را هزار نور و نوال	نهاده در دل خورشید آتشین گوهر

خداوند، خالقِ آسمان‌ها، خورشید و ماه و ستارگان، باد و باران، زمین و کوهساران، گیاهان و جانوران، دُر و مروارید و مرجان، رود و آب‌های روان است. (الله خالقُ کلِّ شیءٍ) او پدیدآورنده همه هستی است و هرچه هست، نمودِ اوست. شمس‌الدین محمد لاهیجی در شرح گلشن راز در قالب ابیات زیر، هستی و وجودِ تمام کاینات را در گرو بقا و جاودانگی حضرت حق می‌انگارد:

این نمود و بود عالم از کجاست	گر نه حسنش دایماً در جلوه است
در حقیقت آنکه کثرت را بقاست	از تجلّی جمال وحدت است
بی بقای حق جهان عین فناست	هستی عالم همه هستی اوست

(لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۴)

خالقِ بالذات فقط اوست. اقرار به خالقیت پروردگار، توحید عبودیت و ربوبیت او را در پی خواهد داشت که هر کدام از آن‌ها شاخه‌هایی از توحید افعالی و صفت فعل پروردگار است.

ص ۲۸۳ بیت ۳

چو عندلیب و چکاوک چوطوطی و چون دال	گشاده‌اند زبان در ثنای او مرغان
------------------------------------	---------------------------------

از میان موجودات جهان، بر روی تسبیح پرندگان تکیه ویژه‌ای شده است. در آیه ۴۱ سوره نور آمده است: «آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کنند تمام آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند ...». پرندگان به خاطر تنوع فوق‌العاده و ویژگی‌های خاصی که دارند از جمله: صاف نگه‌داشتن بال‌های خود در آسمان، آگاهی‌های آن‌ها از وضعیت جغرافیایی زمین و دستگاه‌های هدایت‌کننده مرموز آن‌ها در طول مهاجرت، از شگفت‌انگیزترین مسائل و از روشن‌ترین دلائل توحیداند؛ آن‌چه که به عنوان نظم در آفرینش از آن یاد می‌شود و این نظم، به‌وجودآورنده‌ای جزء خالق یکتا ندارد. استاد مسلم سخن نیز در کتاب بوستان بر این عقیده سنایی مهر تأیید زده و معتقد است که نه تنها انسان‌ها بلکه همه موجودات، به ذکر و تسبیح خداوند مشغول‌اند:

توحیدگوی او نه بنی آدم‌اند و بس	هر بلبل‌ی که زمزمه بر شاخسار کرد
---------------------------------	----------------------------------

(سعدی، ۱۳۷۸: ۷۰)

ص ۴۵۶ بیت ۱۲

همه ملکی زوال‌آید زوالی نیست مُلکَت را	همه خلقتان بفرسایند تو بی‌شک نفرسائی
--	--------------------------------------

همه هستی، مظهرِ خدای متعال است. همان‌گونه که لاهیجی در مفاتیح‌الاعجاز بیان می‌کند:

بقا حق راست باقی جمله فانی است	بیانش جمله در سبع‌المثانی است
--------------------------------	-------------------------------

(لاهیجی، ۱۳۸۳: ۴۳۱)

تنها خدا سزاوار بقاست و آن‌چه غیر از حق است، فنا و نیستی است؛ زیرا به حکم این‌که فیضِ رحمانی پروردگار پیوسته است، نمی‌تواند بقا نداشته باشد.

به کلُّ من علیها فان بیان کرد	لفی خلقِ جدید هم عیان کرد
-------------------------------	---------------------------

(همان: ۴۳۲)

قدیم حال گردانی رحیم و راحم و ارحم بصیر و مفضل و منعم خدای دین و دنیائی

«رحیم» همان رحمت، «صفت فعل» پروردگار است، با این تفاوت که در مورد عاصیان گفته شده است: «ارحم الراحمین» نیز همان عفو و رحمت پروردگار و صفت فعل اوست. «بصیر» بینائی پروردگار نسبت به ظواهر و پدیده‌های جسمانی انسان است و نقطه مقابل «خبیر» که آگاهی از بواطن و عقائد و نیات روحی انسان است. «منعم» نیز صفت فعل پروردگار است؛ چراکه همه نعمت‌ها، موهبت الهی است. «نعمت‌های الهی همه از طریق تفضل و رحمت خدا به انسان می‌رسد، نه از طریق استحقاق و اگر بنا بود نعمت‌ها جنبه استحقاقی پیدا کند، گروه کمی مشمول می‌شدند.» (طبرسی، ۱۳۷۹: ۲۸۷)

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی	نروم جز به همان ره که توأم راه نمائی
همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم	همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو زن و جفت نداری تو خور و خفت نداری	احد بی زن و جفتی ملک کامروائی
نه نیازت به ولادت نه به فرزند حاجت	تو جلیل الجبروتی تو نصیر الامرائی
تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی	تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنائی
بری از رنج و گدازی بری از درد و نیازی	بری از بیم و امیدی بری از چون و چرایی
بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شبیهی	بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی	نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیائی
نبد این خلق و تو بودی نبود خلق و تو باشی	نه بجنبی و نه بگردی نه بکاهی و نه فزائی
همه عزّی و جلّالی همه علمی و یقینی	همه نوری و سروری همه جودی و جزائی
همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی	همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزائی
احد لیس کمثله صمد له ضد	لن الملک تو گوئی که مر آن را تو زائی
لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید	مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی

همان گونه که قبلاً ذکر شد، اساس و پیام و هدف سنایی در اشعار خود بر محور توحید و عشق استوار است. خدایی که او می‌جوید، خدای یگانه‌ای است که شناخت او جزء به او و جزء به عنایت او میسر نمی‌شود. طبق جهان‌بینی توحیدی سنایی جهان، مخلوق خداوند حکیم و آگاهی است که تمام افعالش روی حساب و برنامه است.

قصیده بالا اوج مضامین توحیدی است. با وجود این که در این پژوهش هر کدام از اوصاف خداوند به‌طور جداگانه و در قالب ابیات مختلف از دیوان سنایی، مورد بررسی قرار گرفته است، اما انسجام و زیبایی‌ای را که از ابیات فوق می‌بینیم، از قلب و وجود سنایی نشأت گرفته است که با صدای بلند و مناجات‌گونه و با سوز دل، خدا را یاد می‌کند. آنچه اوصاف و اسماء پروردگار است بر زبان می‌راند و اقرار به یگانگی پروردگار می‌کند. ذکر او می‌گوید تا رستگار شود. «وَ اذْكُرْ لِلّٰهِ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ» (انفال: ۴۵) و خدا را درون جان حاضر می‌بیند که چون نوری راه‌نمای وجود اوست.

سنایی فقط خدا را سزاوار ستایش می‌داند. «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ» (حمد: ۱) به فضل و عنایت خداوند امیدوار است؛ چراکه رحمت الهی بر قلب و جان او روان است و به سابقه رحمتش دل داده است. (سُبِقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ) (فروزانفر، ۱۳۴۶: ۲۶) سنایی، تا مرز رستگاری پیش می‌رود و سوره اخلاص را با همه خلوص زمزمه می‌کند: «قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ، اللّٰهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَّ لَمْ يُولَدْ، وَّ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ» (توحید: ۴-۱) در آستانه بارگاه ملکوتی می‌ایستد و با هزاران امید به آن درگاه می‌گوید تا گشوده شود و با هر کوبیدنی، ندایی از اعماق وجودش برمی‌خیزد و محبوب را این چنین می‌خواند:

تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنائی

و می‌داند او بی‌نیاز مطلق است. «اللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ» (فاطر: ۱۵) و ماندنی ندارد «اَيَسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری: ۱۱) او را می‌خواند، برای همه می‌خواند و باز هم می‌داند که اوصاف او در فهم و عقل نمی‌گنجد؛ عقل، چون پدیده اوست، از درک کامل او عاجز است. تمام

کسانی که روی زمین زندگی می کنند، فانی می شوند «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» (رحمن: ۲۶) و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگار است که باقی می ماند «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (همان: ۲۷) او نور جاویدانی است که بر پهنه هستی می درخشد و تمام موجودات از آن افاضه وجود می کنند.

نتیجه گیری

سنایی بیش از آن که در پی اثبات صفت یا کیفیتی برای ذات حق تعالی باشد، در اندیشه نفی هر معلومی است که درباره ذات خداوند به ذهن آدمی خطور می کند. بنابراین با چنین بیاناتی در مورد ذات حق نمی توان ادعا کرد که سنایی در توحید و خداشناسی سمعاً و طاعه از نظام توحیدی اشاعره پیروی کرده است؛ چراکه اصل تنزیه پروردگار در نظام توحیدی دیگر مذاهب اسلامی هم هست و می توان گفت که در امور مربوط به ذات خدا، هم به اصول توحیدی اشاعره و هم اصول عقیدتی معتزله نظر داشته است. در اندیشه سنایی صفات خداوند قدیم است؛ بری از کیفیت و منزّه از چون و چرا. صفات حق تعالی از ذات او جدا نیست. صفاتی که در اشعار سنایی به چشم می خورد عبارتند از: قدیم، علیم، قدیر، مرید و حق و همچنین صفات دیگری مانند: جلیل الجبروت، واحد در مجد، حکیم، عظیم، کریم و رحیم و بسیار صفات دیگر. نتیجه مطلب اینکه در مقام مقایسه، وی به صفات سلبیه خداوند بیشتر پرداخته تا صفات ثبوتیه، یعنی بیش از آنکه در اندیشه اثبات صفت باشد، درصدد سلب صفات است و این موضوع به احتمال زیاد ریشه در همان تمایل او به اصل تنزیه مطلق اشاعره دارد؛ چراکه در اصل تنزیه اشاعره، اصل بر سلب صفات است نه اثبات آنها. (مطهری، ۱۳۷۱: ۵۸ و ۶۳) در اشعاری که سخن از افعال حق تعالی است، عقاید سنایی گاهی به اشاعره نزدیک می شود.

دو مورد از افعال حق تعالی که طی تحقیق بیشتر با آنها مواجه بودیم و سنایی بر آنها تأکید می ورزد، یکی خلقت و دیگری رازقیت پروردگار است. به قول زرقانی در اندیشه های عرفانی «سنایی دو نکته را در خصوص افعال حق مطرح می کند؛ نخست این که فعل حق با قصد قبلی نیست و خالق متعال از چنین نسبت هایی منزّه است و دیگر این که، هرچند ذات حق، بی نشان است اما از فعل او می توان به وجود هستی وی پی برد.» (زرقانی، ۱۳۷۸: ۲۴)

کتابنامه

۱. قرآن کریم. ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
۲. اشعری، ابوالحسن؛ (۱۳۶۲)، مقالات اسلامیین، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: امیرکبیر.
۳. النیسابوری، ابوالقاسم الحسن بن محمد حبیب؛ (۱۹۸۵/۵۱۴۰۵م)، عقلاء المجانین، تحقیق ابوهاجر زغلول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. جرجانی، عبدالقاهر؛ (۱۹۵۴)، اسرار البلاغه، استانبول: چاپ هملوت ریتز.
۵. ربانی، حسین؛ (۱۳۷۲)، انوار بیان، مباحثی در توحید قرآن، تهران.
۶. زرقانی، سیدمهدی؛ (۱۳۷۸)، افق های شعر و اندیشه سنایی غزنوی، تهران: روزگار.
۷. سعدی، مصلح الدین؛ (۱۳۷۸)، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: قطره.
۸. سنایی، مجدود بن آدم؛ (۱۳۵۹)، حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه.
۹. _____؛ (۱۳۶۱)، دیوان اشعار، محمدتقی مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سنایی.
۱۰. سیدرضی؛ (۱۳۵۳)، نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، تهران: افق.
۱۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ (۱۳۷۲)، تازیانه های سلوک، چاپ اول، تهران: آگاه.
۱۲. صفا، ذبیح الله؛ (۱۳۶۳)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی.
۱۳. طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین؛ (۱۳۶۶)، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چاپ دوم، جلد یازدهم، بی جا: نشر بنیادی علمی و فرهنگی علامه طباطبایی.
۱۴. طبرسی، فضل بن الحسن؛ (۱۳۷۹)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح سیدهاشم محلاتی، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۵. طغیانی، اسحاق؛ (۱۳۸۲)، شرح مشکلات حدیقه، اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
۱۶. غزالی، محمد؛ (۱۳۶۱)، کیمیای سعادت، ترجمه حسین خدیوچم، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۷. فخررازی، محمد بن عمر؛ (۱۳۷۰)، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، شرح بهاء الدین خرمشاهی، تهران: طهوری.
۱۸. فروزانفر، بدیع الزمان؛ (۱۳۵۰)، احادیث مثنوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. کاشانی، عزیزالدین؛ (۱۳۸۱)، مصباح الهدایه، تصحیح جلال الدین همایی، چاپ دوم، تهران: سنایی.
۲۰. لاهیجی، شمس الدین محمد؛ (۱۳۸۳)، شرح گلشن راز، تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ سوم، تهران: زوار.
۲۱. مجلسی، محمدباقر؛ (۱۳۷۹)، بحار الانوار، تهران: اسلامیة.
۲۲. مدرس رضوی، محمدتقی؛ (۱۳۴۸)، مثنوی های حکیم سنایی به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد، تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. مصباح یزدی، استاد محمدتقی؛ (۱۳۷۰)، توحید در نظام عقیدتی و نظام ارزشی اسلام، تهران: شفق.
۲۴. مطهری، استاد مرتضی؛ (۱۳۷۱)، آشنایی با علوم اسلامی، چاپ هشتم، جلد دوم، تهران: صدرا.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۰)، تفسیر نمونه، چاپ پنجم، قم: دارالکتب الاسلامیه.
۲۶. مولوی، جلال الدین محمد؛ (۱۳۶۵)، مثنوی معنوی، تصحیح محمد رمضان، تهران: کلاله خاور.
۲۷. نسفی، عزیزالدین؛ (۱۴۰۳)، انسان الکامل، ماریژان موله، تهران: زبان و فرهنگ ایران.